

به نام خدا  
دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک تهران)  
دانشکده مهندسی کامپیوتر



شبکه‌های عصبی

تکلیف چهارم

استاد درس: دکتر صفابخش

امیرحسین کاشانی

۴۰۰۱۳۱۰۷۱

[amkkashani@gmail.com](mailto:amkkashani@gmail.com)

نیم سال اول ۱۴۰۱-۱۴۰۲

## Contents

i) .....	3
ii) .....	3
iii) .....	4
Q1).....	4
Q2).....	9
Q3).....	12
Q5).....	16
Q6).....	17
Model 1 .....	17
Model 2 .....	19

i)

بر اساس مشاهدات انجام شده residual network ها رفتاری مشابه روش های Ensemble بر روی شبکه های کم عمق (shallow) دارند. حال سوال ما این است که یک شبکه residual با  $n$  بلاک نسبت به یک شبکه با  $c \cdot n$  بلاک چگونه رفتار می کند. [1]

با توجه به اینکه وزن ها در فرآیند Backpropagation در یک دیگر ضرب می شوند انتظار می رود که تاثیر این تغییر به شکل نمایی در عملکرد مشاهد گردد انتخاب تعداد بلاک ها یا به بیان دیگر عمق بلاک ها یک هایپر پارامتر است که براساس پیچیدگی وظیفه، داده ها و تعداد فیچرها باید مشخص گردد. هر چه شرایط مساله پیچیده تر باشد بهتر است، طول دسته های بلند تر باشد این کار معادل این است که در یک روش Ensemble بدلیل سختی مساله از مدل های پیچیده تر استفاده کنیم و زمانی که مساله پیچیدگی کمتری برخوردار است بهتر است طول بلاک ها کمتر باشد.

[1] M. Abdi and S. Nahavandi, 'Multi-residual networks: Improving the speed and accuracy of residual networks', *arXiv preprint arXiv:1609.05672*, 2016.

ii)

بر اساس پاراگرافی که در مقاله معرفی Densenet آمده است (به خصوص دو خط آخر) استفاده از average pooling به این دلیل توصیه شده که max-pooling در تشخیص لبه با توجه به اینکه ماکسیمم را بر می گرداند می تواند دچار خطا شود [2] زیرا فقط بزرگ ترین خانه را بر می گرداند و این باعث از بین رفتن تاثیر خانه هایی که مقدار کمتری دارند شود. اما از طرف دیگر average pooling تاثیر همه خانه ها را نگه می دارد و در صورتی که خانه های ضعیف تر بیان کننده خط یا لبه تصویر باشند هنوز شانس نشان دادن خود را خواهند داشت.

Using this approach, however, in turn raises another issue. Given the kernel/window sizes of the convolutional and max-pooling commonly found in CNNs, each descriptor from a deep convolutional layer can have a large (perhaps  $\sim 200\text{px}$ ) receptive field size (or supporting image patch size) in the input image. Thus, stitching could lead to edge/corner artifacts and receptive field pollution between neighboring pyramid scales that are adjacent in the large stitched images. To mitigate this, we add a 16px border to each image, for a total of at least 32px of padding between any pair of images on a plane. We fill the background with the mean pixel value used for data centering (as discussed below). Finally, we linearly interpolate all image padding between the image's edge pixel and the centering mean pixel value. Experimentally, we find that this scheme seems successful in avoiding obvious edge/corner artifacts and receptive field pollution.

[2] F. Iandola, M. Moskewicz, S. Karayev, R. Girshick, T. Darrell, and K. Keutzer, 'Densenet: Implementing efficient convnet descriptor pyramids', arXiv preprint arXiv:1404.1869, 2014.

iii)

همیشه با استفاده از فیلترهای کوچکتر شروع می‌کنیم به این معنی که تا حد امکان اطلاعات محلی را جمع‌آوری کرده و به تدریج عرض فیلتر را افزایش می‌دهیم تا فضای ویژگی ایجاد شده کاهش یابد و ویژگی‌های کم‌ولی سطح بالا و کلی از شبکه نتیجه‌گیری شود.

طبق این اصل، تعداد کانال‌ها باید در ابتدا کم باشد به طوری که ویژگی‌های سطح پایین را تشخیص دهد که با هم ترکیب می‌شوند تا اشکال پیچیده‌تری را تشکیل دهند (با افزایش تعداد کانال‌ها) که به تمایز بین کلاس‌ها کمک می‌کند.

تعداد فیلترها برای افزایش عمق فضای ویژگی افزایش می‌یابد و در نتیجه به یادگیری سطوح بیشتری از ساختارهای انتزاعی جهانی کمک می‌کند. یکی دیگر از کاربردهای عمیق‌تر و باریک‌تر کردن فضای ویژگی، کوچک کردن فضای ویژگی برای ورودی به شبکه‌های متراکم است.

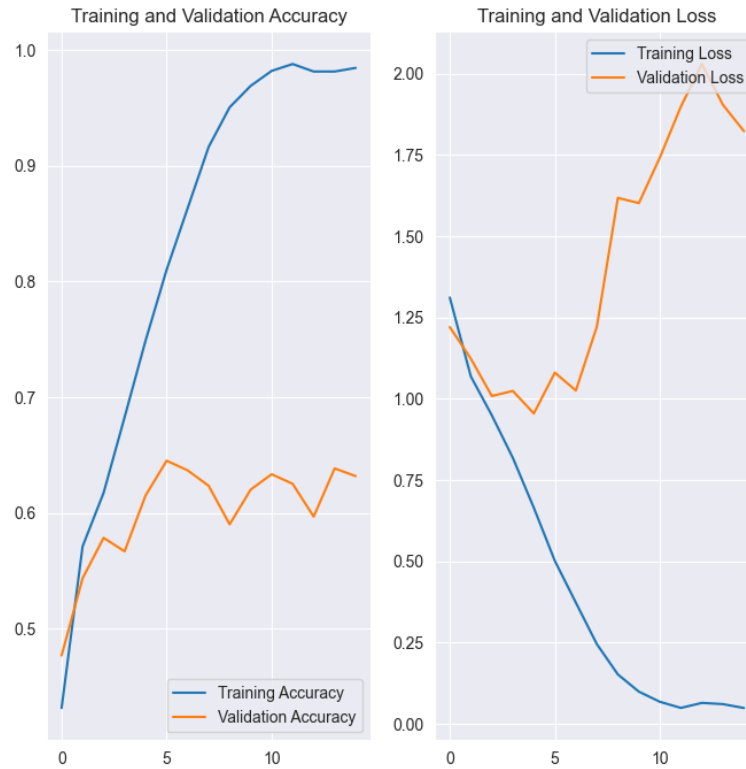
Q1)

از دو شبکه عصبی استفاده کرده ایم.

مدل اول عمق کمتری داشت

```
num_classes = len(class_names)

model = Sequential([
    layers.Rescaling(1. / 255, input_shape=(128, 128, 3)),
    layers.Conv2D(16, 3, padding='same', activation='relu'),
    layers.MaxPooling2D(),
    layers.Conv2D(32, 3, padding='same', activation='relu'),
    layers.MaxPooling2D(),
    layers.Conv2D(64, 3, padding='same', activation='relu'),
    layers.MaxPooling2D(),
    layers.Flatten(),
    layers.Dense(64, activation='relu'),
    layers.Dense(num_classes)
])
```



```
accuracy_score(test_y, pred)
```

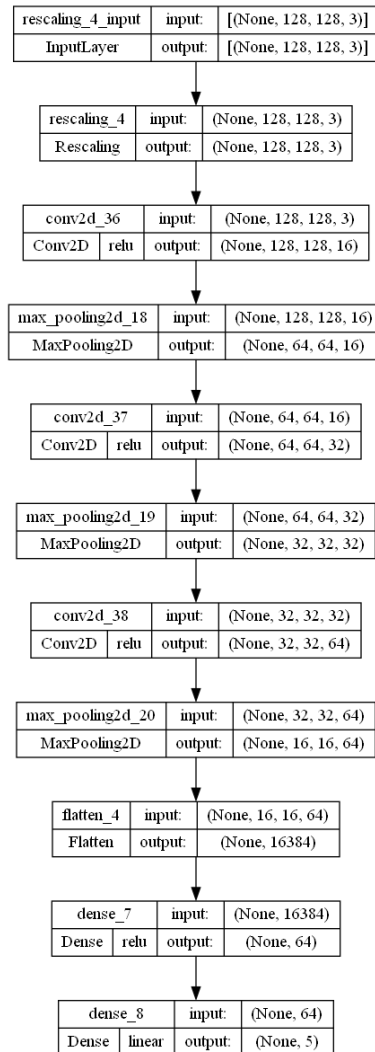
```
0.621
```

```
confusion_matrix(test_y, pred)
```

```
array([[238, 45, 28, 65, 24],  
       [ 20, 212, 70, 30, 68],  
       [  4, 93, 265,  7, 31],  
       [ 37, 30,  8, 302, 23],  
       [ 28, 80, 43,  24, 225]], dtype=int64)
```

```
1 print("Total time: ", end, "seconds")
```

```
Total time: 1086.2040882110596 seconds
```

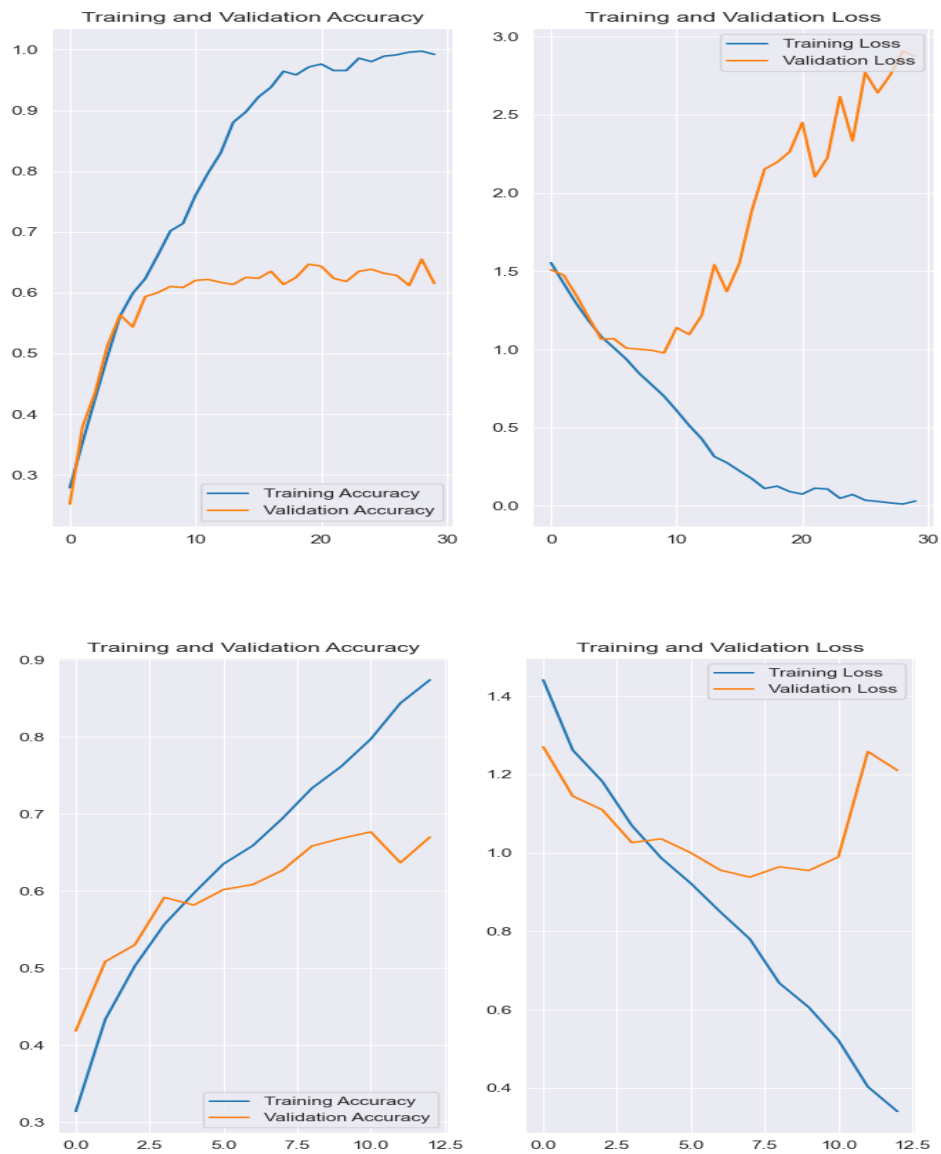


مدل دوم یک لایه عمیق تر می باشد

```

1 num_classes = len(class_names)
2
3 model_q1_2 = Sequential([
4     layers.Rescaling(1. / 255, input_shape=(128, 128, 3)),
5     layers.Conv2D(16, 3, padding='same', activation='relu'),
6     layers.AvgPool2D(),
7     layers.Conv2D(32, 5, padding='same', activation='relu'),
8     layers.AvgPool2D(),
9     layers.Conv2D(64, 7, padding='same', activation='relu'),
10    layers.AvgPool2D(),
11    layers.Conv2D(128, 7, padding='same', activation='relu'),
12    layers.AvgPool2D(),
13    layers.Flatten(),
14    layers.Dense(256, activation='relu'),
15    layers.Dense(num_classes)
16 ])
  
```

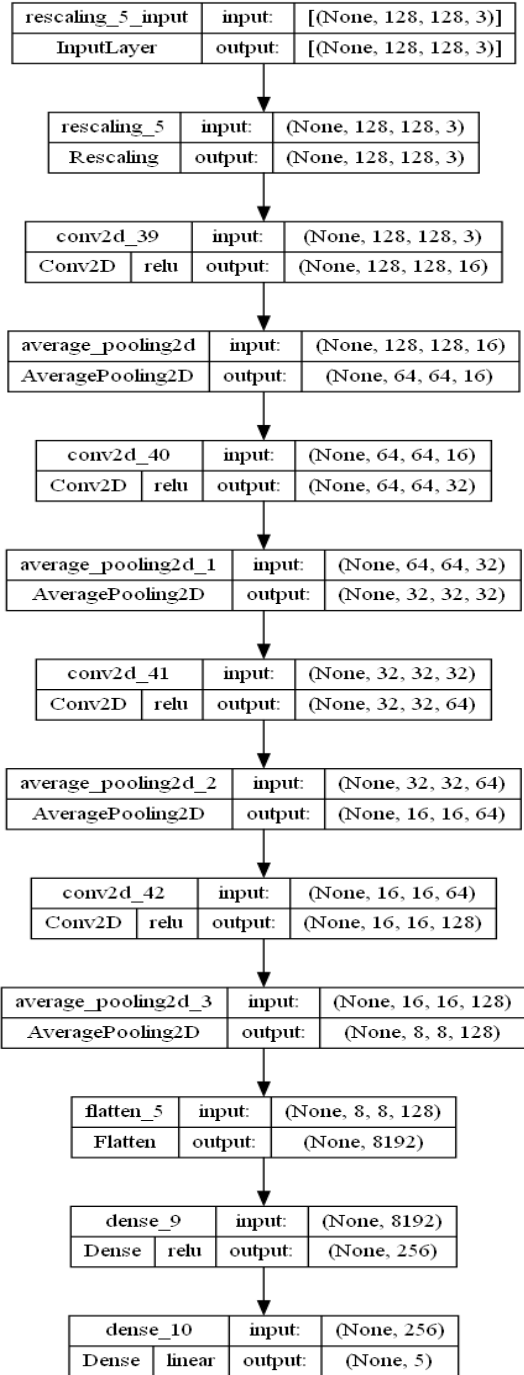
یک با train را با epoch ۳۰ انجام می‌دهیم همگرایی در حدود epoch = 15 رخ داده است از این رو یک بار با ۳۰ و یکبار با ۱۵ اجرا کردم.



مدت زمان بدست آمده برای epoch ۱۳

Total time: 674.8484659194946 seconds

میانگین هر epoch حدود ۵۰ ثانیه





```
accuracy_score(test_y, pred)
```

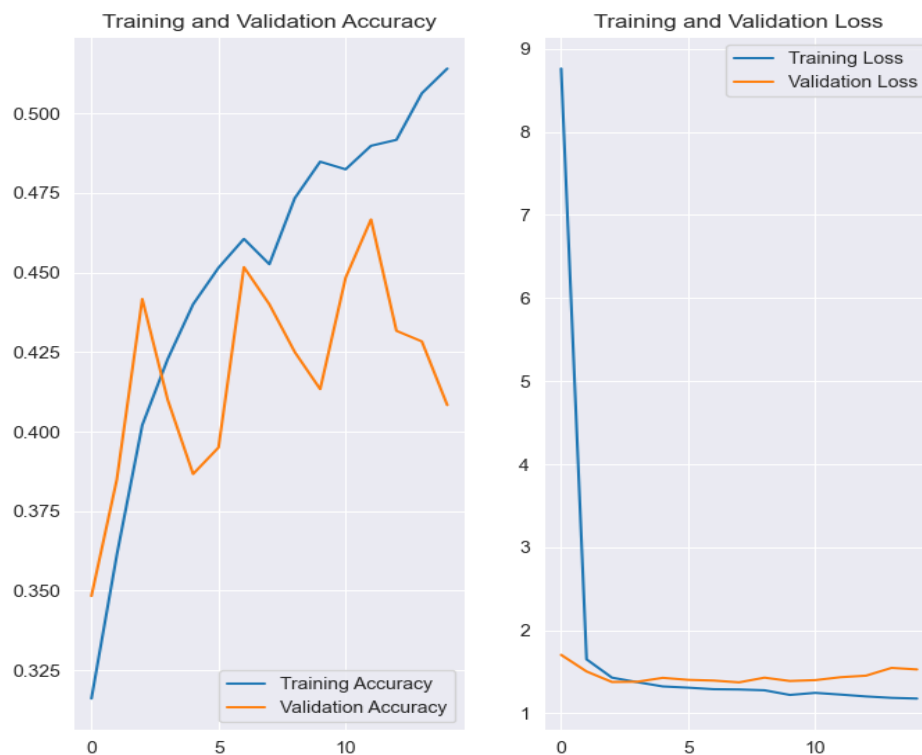
0.679

```
confusion_matrix(test_y, pred)
```

	0	1	2	3	4
0	285	30	19	41	25
1	25	220	66	15	74
2	2	52	325	0	21
3	54	21	13	282	30
4	25	73	32	24	246

## Q2)

در این سوال با افزودن کانکشن یک مدل residual ایجاد می‌کنیم. از آنجا که حجم داده‌های ما کم است و طول بلاک‌های ما در اینجا کوچک است عملکرد ضعیف تری را شاهد خواهیم بود اما بسیار سریع تر بود به حدی که هر epoch در مدل مشابه در بخش Q1 (اولین مدل بیان شده) در حدود ۷۰ ثانیه به طول می‌انجامید اما در این مدل هر epoch در حدود ۴۰ ثانیه اما درصد صحت بدست آمده و همگرایی بسیار سریع تر اتفاق می‌افتد.



```
print(f'duration is :{duration}')
```

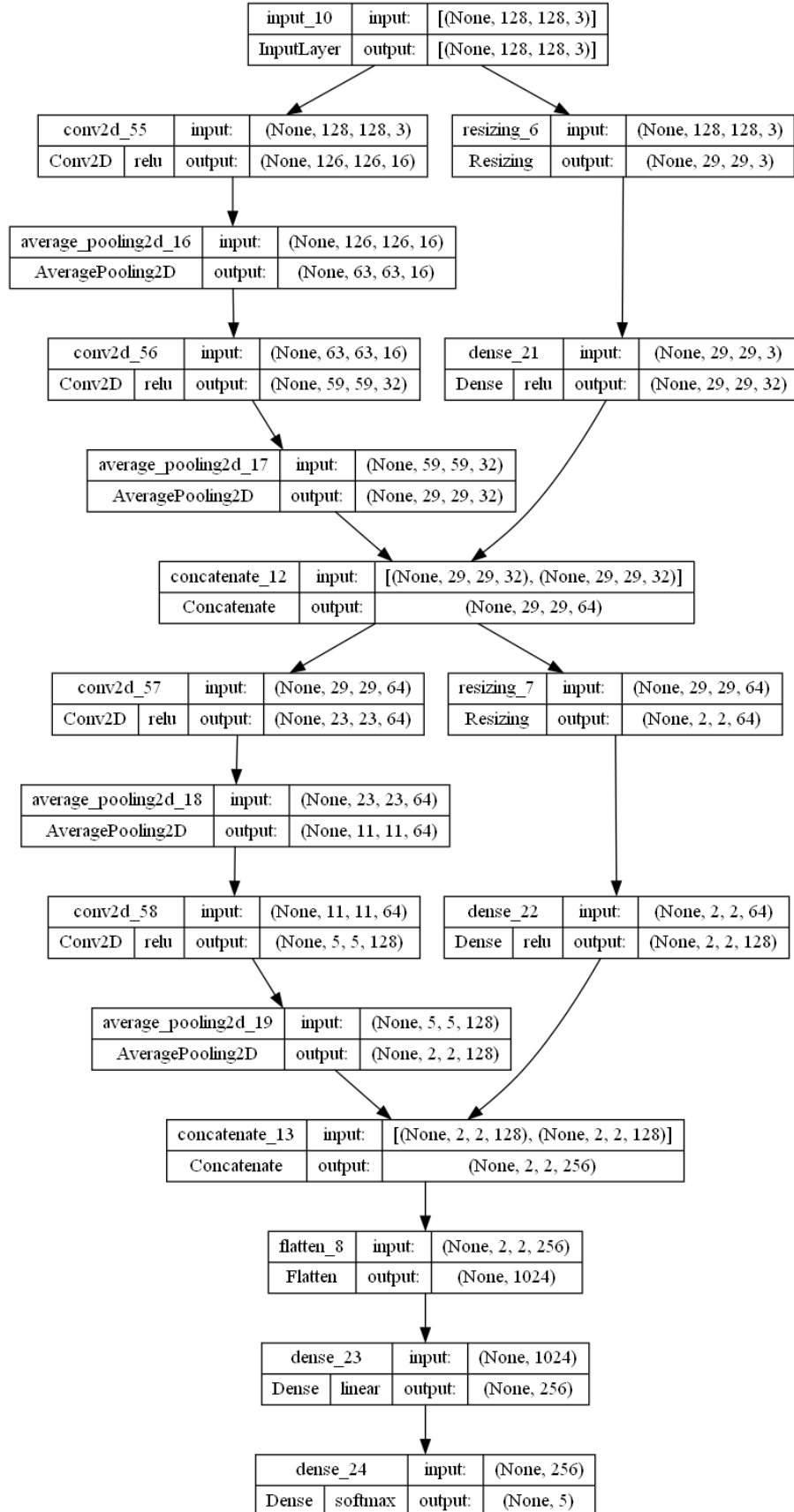
```
duration is :494.6948444843292
```

```
accuracy_score(test_y, pred)
```

```
0.4255
```

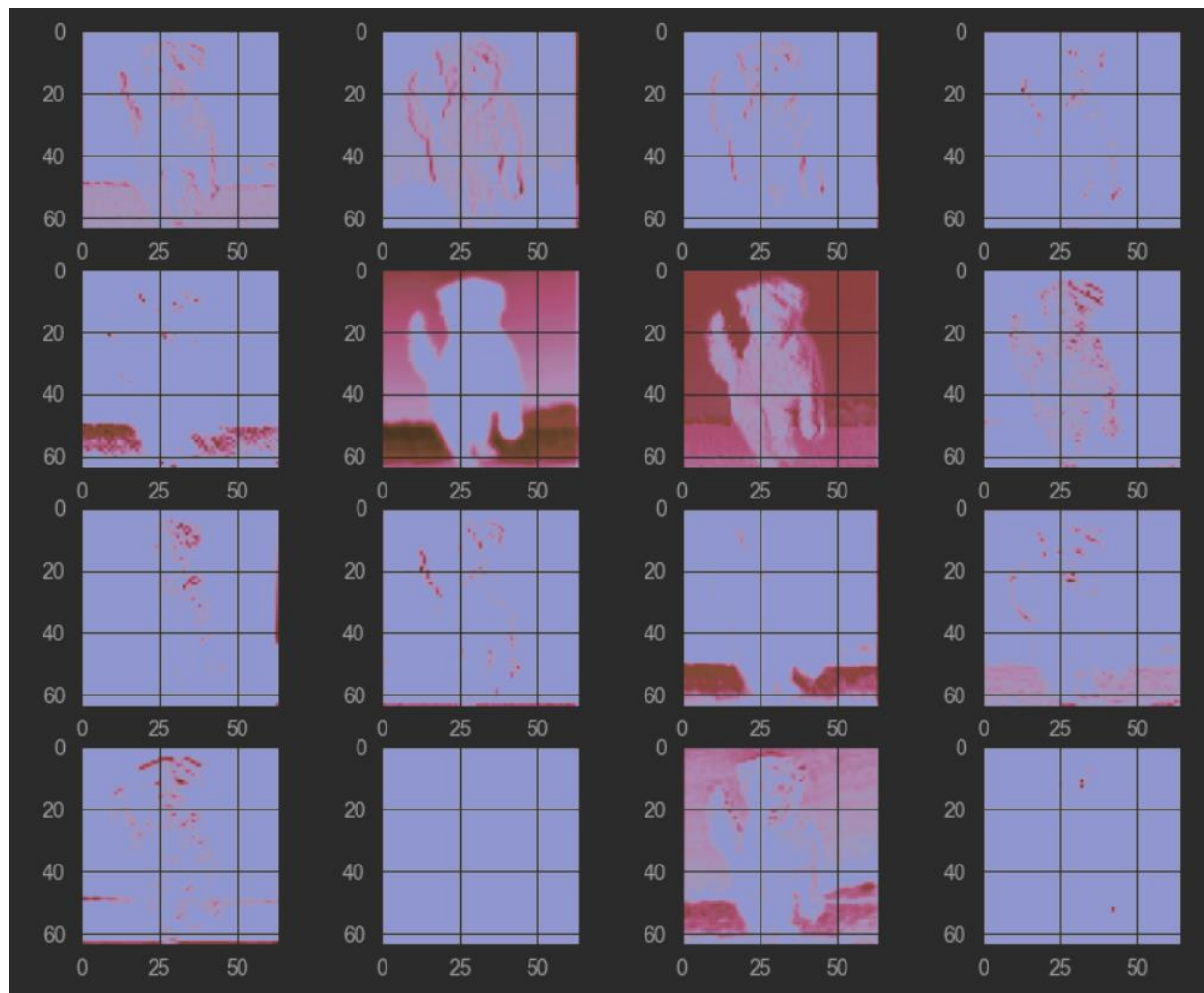
```
confusion_matrix(test_y, pred)
```

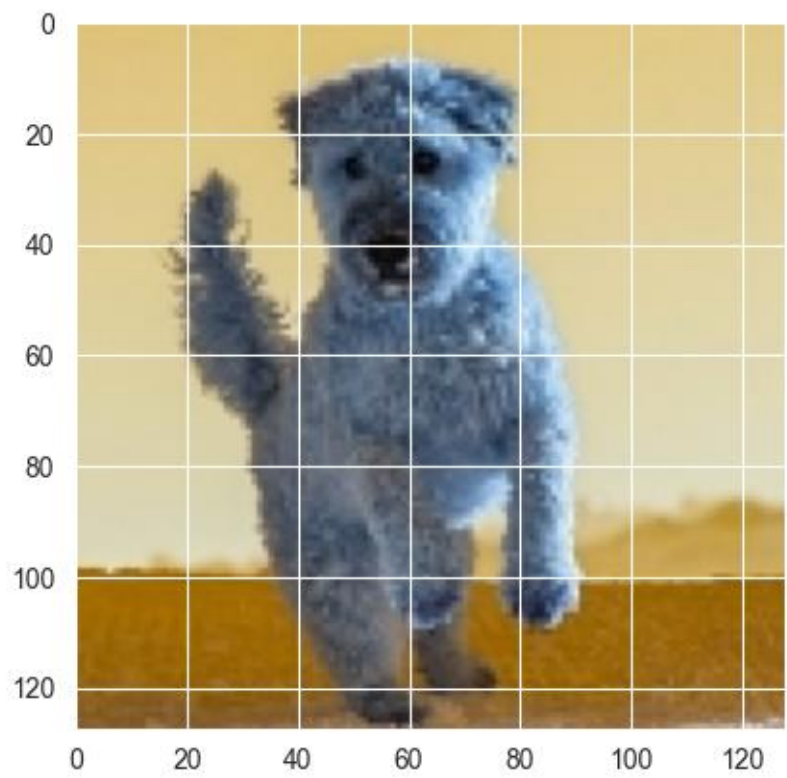
```
array([[168,   9,  43, 161,  19],  
       [ 51,  37, 170, 109,  33],  
       [ 21,  11, 269,  81,  18],  
       [ 53,   8,  44, 282,  13],  
       [ 45,  17, 158,  85,  95]], dtype=int64)
```



Q3)

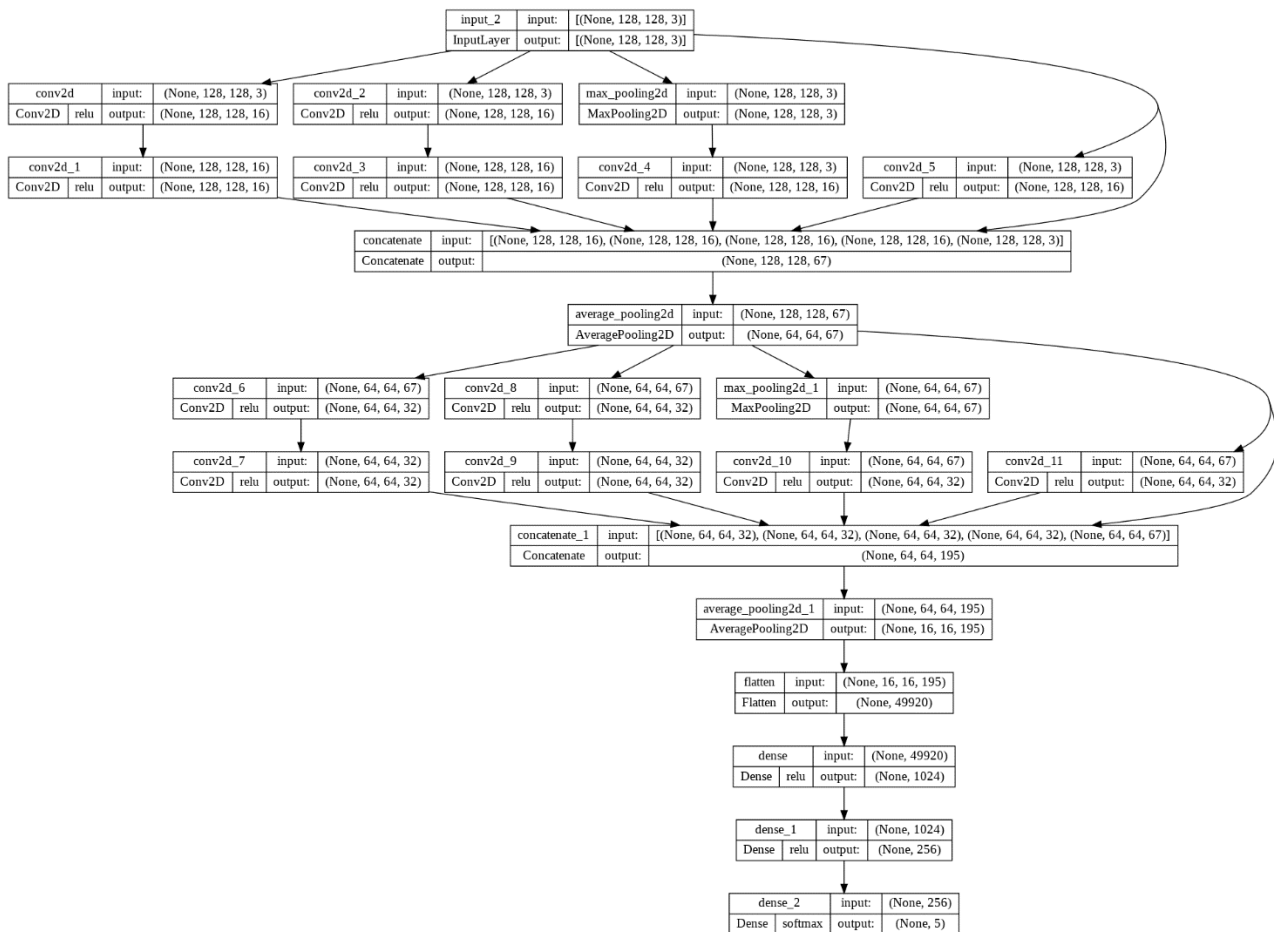
عکس بدست آمده نشان می‌دهد که مدل در برخی از چنل‌ها به خوبی توانسته سوژه را از محیط جدا کند و حتی زمین را نیز از یک گراند در عکس مربوطه تشخیص داده است همچنین در برخی از چنل‌ها خطوط لبه تصویر را می‌توانیم مشاهده کنیم.

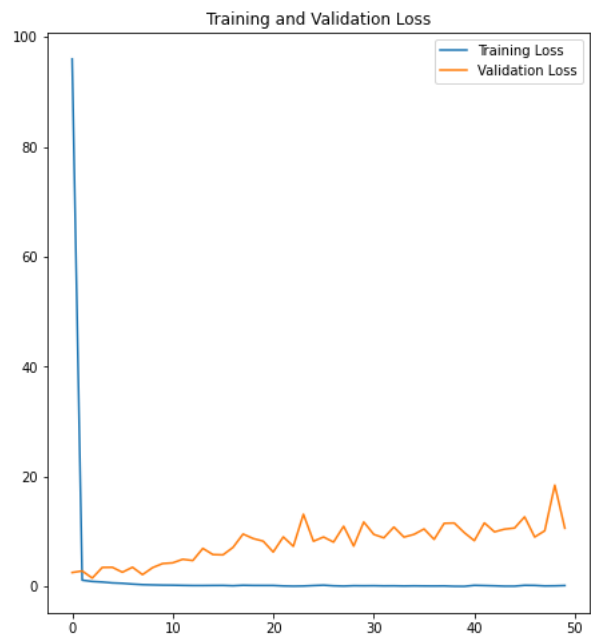
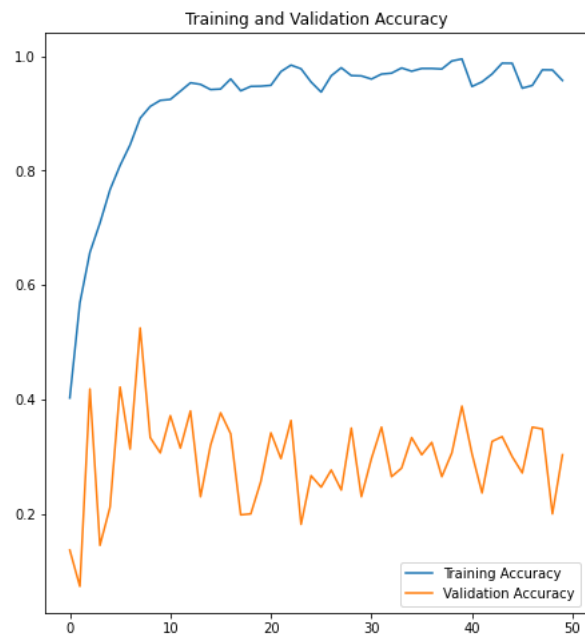




Q4)

مدل ایجاد شده به شکل زیر می باشد عملکرد بدست آمده از این مدل بر روی داده ها، نسبت به مدل های قبلی ضعیف تر و طولانی تر بود که از علل آن می توان نا مناسب بودن حجم داده های ما برای آموزش این مدل و همچنین افزایش تعداد پارامترها اشاره نمود.





همان طور که از شکل پیداست در حدود epoch ۸ به بهترین دقت رسیده است و در حدود ۵۰ درصد عمل کرده است و به مرور عملکرد آن افت نموده است.

```
accuracy_score(test_y, pred)
```

```
0.431
```

```
confusion_matrix(test_y, pred)
```

```
array([[190,  34,  30, 115,  31],
       [ 51, 146,  99,  62,  42],
       [ 43,  99, 165,  45,  48],
       [ 82,  18,  23, 249,  28],
       [ 65,  71,  65,  87, 112]])
```

Q5)

همانطور که در بخش‌هایی قبلی اشاره شده در مدل‌های ایجاد شده به هر چه در مدل به سمت جلو حرکت می‌کنیم امکان استنتاج مسائل پیچیده تر بیشتر می‌شود برای مثال در لایه‌های اول صرفاً خطوط یا یک گراند و target از بخش‌های دیگر جدا می‌شود اما در بخش‌های انتهایی تصمیم‌گیری نهایی و سطح بالا صورت می‌گیرد. در transfer learning نیز از آن جهت که لایه‌های اولیه مفاهیم مشابهی در هر دو حوزه دارند می‌توانیم در ابتدا بصورت مشترک در هر دو مساله از آن‌ها بهره ببریم و تمرکز خودمان را بر روی آموزش لایه یا لایه‌های پایانی بگذاریم و سپس برای اینکه عملکرد کلی مدل را بالا ببریم شروع به آموزش همه بخش‌ها بکنیم.

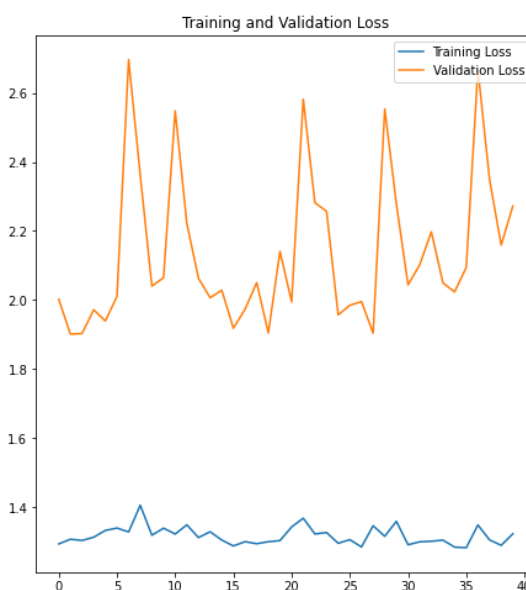
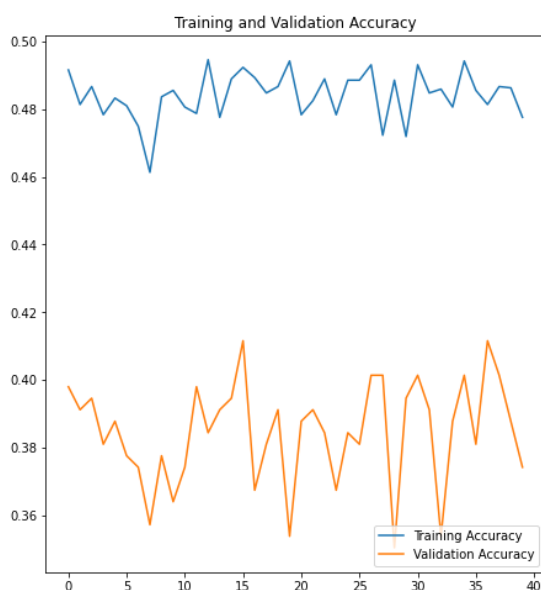
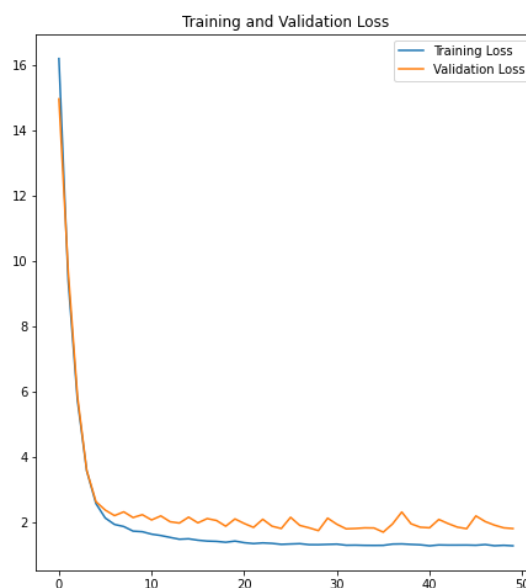
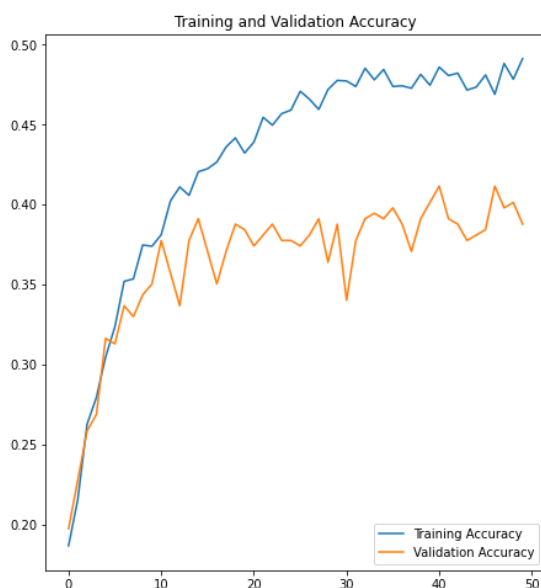


## Q6)

سوال ۶ به دو شکل حل شده است ابتدا همانطور که سوال گفته بود از مدل سوال ۴ بهره برده شد و مدل منتقل گردید اما به دلیل عملکرد ضعیف، مدل سوال یک نیز که بر روی داده‌های دیتاست اول آموزش دیده شده بود استفاده شد و توانستیم با استفاده از انتقال مدل به مساله جدید درصد عملکرد بالاتری دریافت کنیم.

### Model 1

نمودار اولیه برای زمانی است که فقط لایه آخر اجازه آموزش داشته است و نمودار دوم در ادامه آموزش امکان تغییر وزن در همه وزن‌ها را می‌دهد. با توجه به عملکرد مدل در می‌یابیم که به احتمال زیاد مدل ما زمانی که از مدل سوال ۴ استفاده می‌کنیم در یک نقطه محلی به دام می‌افتد و نمی‌تواند بهبود چندانی در خود ایجاد کند.





```
accuracy_score(flower_test_y, pred)
```

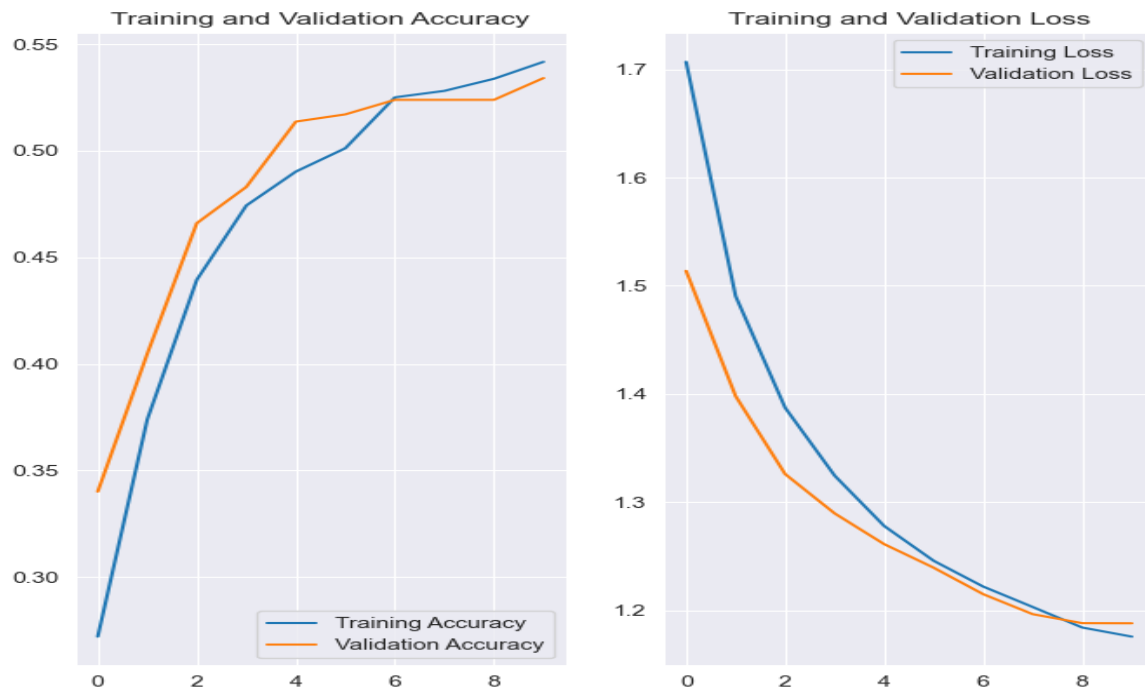
```
0.3555858310626703
```

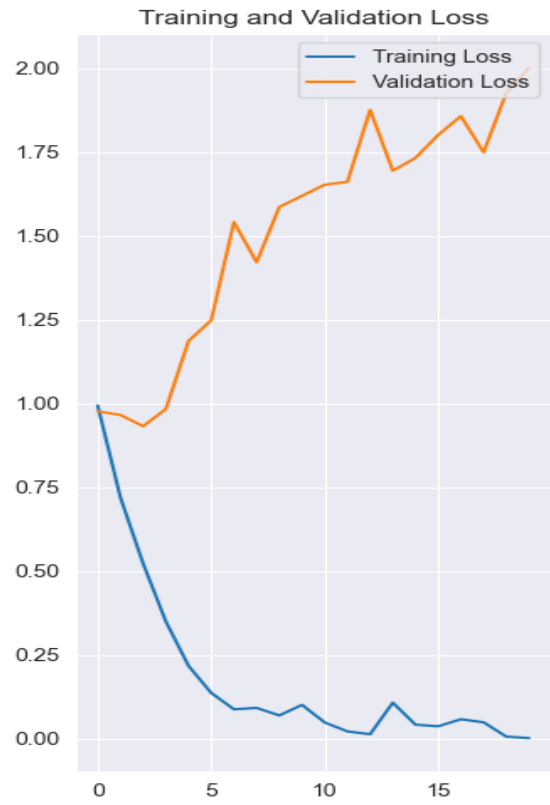
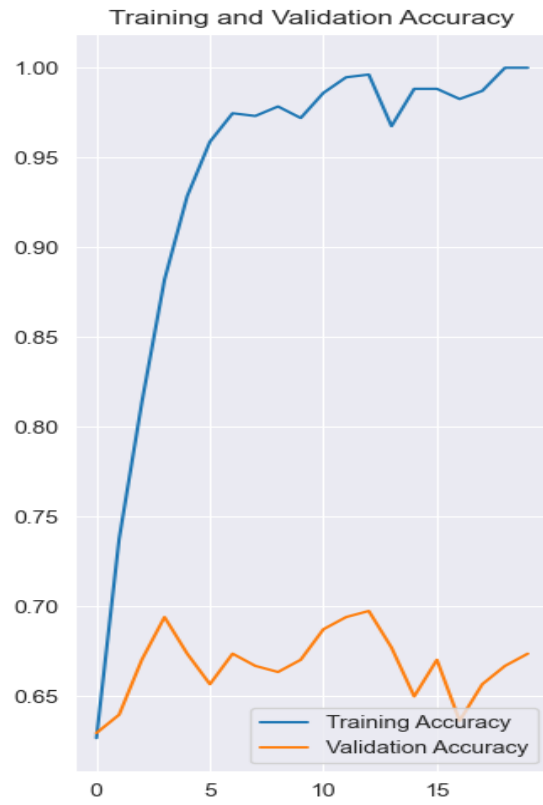
```
confusion_matrix(flower_test_y, pred)
```

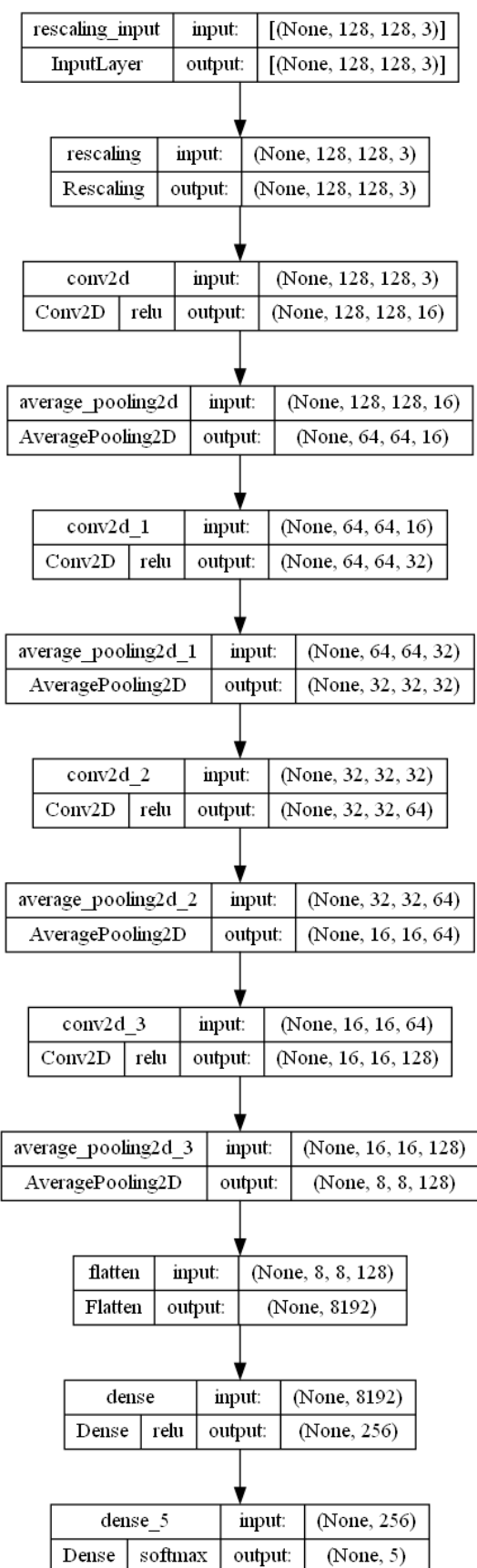
```
array([[39, 29, 39, 20, 2],
       [17, 80, 40, 38, 5],
       [ 8, 17, 63, 28, 12],
       [ 7, 22, 47, 59, 4],
       [ 5, 20, 84, 29, 20]])
```

## Model 2

در این حالت عملکرد مدل بسیار بهتر از قبل بوده ، عکس اول مربوط به بخش اول انتقال است که فقط وزن های لایه آخر آموزش داده می شوند و ۲ نمودار بعدی مربوط به زمانی است که همه ی وزن های امکان یادگیری را دارند لازم به ذکر است که مدل در ۵ epoch بیش برآزش نموده است و عملکردی در حدود ۶۸ از خود نشان داده است.







```
accuracy_score(flower_test_y, pred)
```

```
0.6485013623978202
```

```
confusion_matrix(flower_test_y, pred)
```

```
array([[ 86,  18,   7,   4,   8],  
       [ 13, 131,  17,  11,   8],  
       [ 11,  13,  68,   5,  38],  
       [  4,  15,   4,  99,   9],  
       [  9,  15,  37,  12,  92]], dtype=int64)
```